

طهران - تهران

بهاپس تابل

تا در باب لغات معمولی يك زبان . آنجا که در کلمات فارسی امثال طبیدن و غلطیدن و صد و صشت و غیرها که هیچکدام از آنها نیز علم نیست چنین عملی را روا دارند و ساد و طاء عربی را بجای سین و تاء فارسی بکار برند دیگر در مورد طهران که از اعلام است امر سهل خواهد بود .

کثرت دندان و نقطه در القباى عربى مخصوصاً در آیامی که هنوز اعجاب بکنی نقطه گذاری تعمیم نیافته بوده و کتّاب و ناسخین هم یا بواسطه قَلت سواد یا بعَلت عجله ای که در انجام کار داشته اند زیاد در کتّاب و گذاشتن نقطه ها دقت بخرج نمیداده برای خوانندگان ابتدای عظیمی است و اگر خواننده غیر اهل زبان باشد دیگر اشکال کار او چندین برابر زیاد تر میشود . مقدار کثیری از تحریفات مضحکی که حتّی در نوشته بزرگترین فضالی اسلامی دیده میشود از همین کثرت دندان در کلمات و کامل نبودن نقطه گذاری و سهل انگاری ناسخین در کتّاب ناشی شده است . از این نوع هزاران مثال میتوان جمع کرد و میشود از آنها رساله ای شیرین کرد آورد . ما در اینجا فقط بذکر سه چهار قمره از این تصحیفات بعنوان نمونه اکتفا مینمائیم :

۱ - یکی از مستشرقین در تصحیح جامع التواریخ رشیدی آنجا که از **رباط سنگبست** از منازل نزدیک طوس و مشهد صحبت بمیان میآید در متن کتاب نام این **رباط** را سنگبست تصحیح کرده سپس گویا بعَلت آنکه خود نیز آن را نمی شناسیده در حواشی کتاب در این باب چنین نوشته : « اگر چه سنگبست در این مورد معنی مناسبی دارد ولی ظاهراً بهتر است که این کلمه را سنگبش بخوانیم . یشب همات سنگی است که آنرا بشیم (کذا ؟) هم میگویند و آن سنگ سبز یا سیاهی است که معروف چینیان و مغولان بوده ، بشیم شکل دیگر بشیل است . »

تمام این تحقیقات بی پایجاست چه یشب و یشف و یشم (نه بشیم چنانکه مستشرق مزبور فرض کرده) همه در فارسی و عربی معمول بوده و هیچگونه ارتباطی هم مابین آنها و لغت بشیل ترکی نیست بعلاوه نام حقیقی آن رباط سنگبست است نه سنگبست یا سنگبش . اگر آن مستشرق يك نظر بمعجم البلدان یا قوت یا کتب دیگر جغرافیائی اسلامی میانداخت یا آنکه از جغرافیای حالیه ایران اطلاع داشت و میداست که سنگبست هنوز هم در همان محلّ بهمین اسم باقیست محتاج بنوشتن این فرضیات بی اساس نمیشد .

۲ - مستشرق دیگری در تصحیح یکی از متون مربوط بتاریخ زندیه هر جا در نسخه خطی **طاب** همراه دیده آنرا **طاب** برآه خوانده و چاپ کرده است مثلاً : « مرحمت و غفران پناه عمویم میرمحمد اسحاق طناب برآه که ملتزم در کاب نادرشاه بود ... »

۳ - شمس فخری اسفهانى مؤلف کتاب معیار جمالی در ترجمه لغت آثار دستخوش لغزش عجیبی شده یعنی این کلمه را بمعنی **استفا** که نام مرضی است

این اواخر ظاهراً بدستور فرهنگستان چنین معمول شده است که نام **طهران** بای تخت دولت شاهنشاهی را **تهران** با تاء دو نقطه بنویسند و چنین می نماید که غرض کسانی که این پیشنهاد را کرده و رأی خود را در این مورد بکرسی قبول نشانده اند تا حدّی تبعیت از حسّ « وطن پرستی جغرافیائی » و رهائی از شرّ یکی از غلیظ ترین حروف القباى مخصوص عربی یعنی طاء مؤلف بوده که اصافاً تلفظ آن اگر ایرانیان هم بخوانند آن را مانند قراء حجازی بر زبان بیاورند بسیار مشکل است .

در اینکه اصل نام این شهر **تهران** با تاء دو نقطه بوده و اصلاً طاء مؤلف در زبان فارسی وجود نداشته است شکی نیست و يك عده از جغرافیبون قدیم اسلامی نیز چنانکه عنقریب خواهیم گفت نام آن را بهمین وضع ضبط کرده اند . اشمس الساطنه هم در جلد سوم مرآت البلدان چون عجله داشته است که زودتر معلومات خود را در باب طهران بچاپ برساند و ظاهراً امیدی بانجام این کتاب خود نداشته (چنانکه مرآت البلدان نیز بجلد چهارم خاتمه پذیرفته) نام این شهر را برخلاف سیره همه مؤلفین معتبر از قرن پنجم بعد با تاء دو نقطه آورده است .

نوشتن طهران با تاء دو نقطه در این اواخر تا آنجا که بخاطر دارم بیشتر بعد از انتشار روزنامه « ایران نو » شیوع یافت چه این روزنامه که جمعی از مؤسّسین و نگارندگان آن از همان حسّ وطن پرستی افراطی و نظایر آن خالی نبودند همه روزه در سراسر خود طهران را « تهران » مینوشت . کم کم جاضی از مقلّدین و « تجدد خواهان » که بخیال خود هر خرق اجماع و مخالفت با سنن قدیمه را مندوح و نوعی از تجدد و اصلاح می پندارند در این شیوه از آن روزنامه پیروی کردند .

نگارنده هنوز هم طرفدار نوشتن طهران با طاء مؤلف هستم ولی یقین داشته باشم که تعصّب و اصرارم در حفظ این قاعده باندازه **تعصّب و اصرار** طرفداران « تهران » با تاء دو نقطه نیست چه میدانم که نوشتن نام این شهر چه باین املاء باشد چه بآن نمیتواند نماینده هیچ حسّ مخالف و موافق یا نفع و ضرری باشد و این کیفیت در اصل مطلب یعنی در محلّ جغرافیائی طهران و سابقه تاریخی و شماره جمعیت و سایر احوال آن بهیچوجه اثری نخواهد داشت . فقط جای این سؤال باقیست که علمای جغرافیا و اسباب قدیم ما با اینکه نام این محلّ تا مدتی هم با تاء دو نقطه نوشته میشده چه علت داشته است که آنرا از حدود قرن پنجم بعد با طاء مؤلف نوشته و بچه دلیل صورت آنرا برگردانده اند ؟ آیا محرک ایشان در اختیار این روش برخلاف جمعی از نویسندگان خوش بلور عصر ما « عربی مآبی » و بیعلاقگی بفارسی و آداب ایرانی بوده یا آنکه در این راه مقصودی معقول تر داشته اند ؟

مسأله در ضبط املاى اعلام جغرافیائی و تاریخی بهر آنب روا تر است

گرفته و چنانکه شیوه ناخوش او بوده از خود نیز شعری بعنوان شاهد مثال برای آن ساخته است.

آمار را اسدی در فرهنگ خود بلغت عربی استقصا ترجمه نموده. لابد در نسخه‌های از این فرهنگ که شمس فخری آنرا در دست داشته کاتب بجای استقصا استسقا نوشته بوده و یا او خود بشریف کلمه اول را بشکل دوم خوانده و این شعر را هم جهت شاهد آن درست کرده است:

حسود جاه نوی آب در تموز قتن مباد جز بیبابان فتاده در آمار
و بتقلید او فرهنگ نویسان بعد نیز این معنی غلط را برای آمار در کتب خود ضبط نموده و شعر شمس فخری را هم شاهد آورده اند در صورتیکه آمار بمدّ الف و آمار بفتح آن چنانکه از استعمال قدما بر میآید بهمان معنی استقصا یعنی رسیدن بکنه هر چیزی است و مجازاً بمعنی رسیدن بحساب نیز آمده و مصدر آن آماردن است، سوزنی گوید:

توازر نغزی و لعلینی و نظریفی میدان همه افعال من و هیچ میامار
علمای دقیق قدیم مخصوصاً اسحاب کتب رجال و اسباب که در ضبط اعلام دقتی خاص بکار میبردند و کتبی برای جلوگیری از بروز تصحیف و تحریف و اصلاح اشتباهات بعنوان «المشبه» و «المشترک» و «المؤلف والمختلف» و غیرها تألیف کرده بودند جهت احتراز از ظهور اشکونه تصحیفات و تحریفات در کتب و قراءت در ضبط اعلام غیر عربی گاهی تدابیری بکار میبردند باین معنی که چون املائی اعلام خارجی مانند اعلام عربی در این زبان معتقد بقید کتابی و ضبط علمای سابق بوده سعی میکردند که حتی المقدور آنها را بصورتی در آورند که حروف منقوط و دنداندار در آنها کمتر پیدا شود تا باین شکل مجال تحریف در آنها کمتر باشد مخصوصاً در ضبط حروفی که برای آنها در عربی (سرف نظر از اندک اختلاف تلفظی) دو علامت هست مانند تاء و طاء و سین و صاد هر جا که قواعد عربی راه دهد و نقلی از آن در ادای کلام حاصل نشود در نمودن اینگونه اعلام خارجی تقریباً همه وقت طاء را بر تاء دو نقطه و صاد را بر سین دنداندار ترجیح میدادند و در مورد اول این قاعده مرعی تر بوده است. بنا بر همین اصل و قاعده همان علمای علم رجال و اسباب از قرن پنجم بعد «نهران» را هم بشکل «طهران» نوشته اند چنانکه اشعر زاهم اسطخر و اسپهان را اسفهان و استنبول را اسطنبول مینوشته و غرض ایشان هم چنانکه اشاره کردیم همان احتراز از تحریف و جلوگیری از ظهور تلفظهای غلط در این کلمات بوده.

پیش از مرسوم شدن این املائی جدید برای طهران مؤلفین کتب جغرافیائی در قرن چهارم مانند اسطخری و ابن حوقل و مقدسی نام این محل را که در آن تاریخ یکی از قرای ری محسوب میشده بشکل «نهران» ضبط کرده بوده اند و همین شکل بر آن باعث شده است که در نسخ خطی این سه کتاب این کلمه باشکال **تهران** و **بهران** و **نهران** و **بهنان** در آمده و طابع هلندی این کتب با اینکه خود حدس زده که باید صحیح این کلمه **تهران** باشد باز بر طبق ضبط نسخه هائی که در دست داشته آنرا **بهران** چاپ کرده است و باقوت در معجم البلدان هر دو صورت «بهران» و «طهران» را یادداشت نموده ولی چون در عهد او دیگر املائی طهران عمومیت پیدا کرده بود همه مطالب راجع باین شهر را در ذیل همین وجه اخیر میآورد و در ذیل «بهران» که وجود خارجی نداشته و لابد باقوت آنرا باین شکل تحریف شده در کتابی دیده بوده

قطعه بنقل قولی که خود نیز آنرا ضعیف میشمرده اکتفا میکند^۱. تمام این مقدمات برای بیان این نکته است که اگر قدما املائی نهران را از اینصورت بشکل طهران در آورده اند فقط برای اجتناب از تحریفاتی بوده که بعلم مذکور در فوق در املائی آن راه یافته بوده و الا غرض و مرض دیگری در این کار نداشته اند. با این تدبیر یعنی تبدیل تاء منقوط طهران بطاء مؤلف عربی لافل از یک قسمت مهم از تصحیفاتی که ممکن بوده در آن بروز کند جلوگیری شده چه دیگر هیچکس طهران را بهران و نهران حتی نهران که از چسبیده بودن دو نقطه تاء بیسکد بگر ناشی است نخواهد خواند.

منشیان فارسی زبان بعدها در بعضی از کلمات این زبان هم که با سوره متشابه بوده اند یا حروف دنداندار و منقوط در آنها زیاد دیده میشده دست بدامان همین تدبیر زده اند و سبب وجود بعضی از حروف عربی مانند طاء و صاد در میان پاره‌ای از لغات فارسی نیز همین است.

بانوشتن **طییدن** باین صورت بجای **تییدن** هم از شتر یک حرف نقطه دار خود را خلاص میکرده و هم از **مشبه** شدن آن با **تیدن** که مصدر دیگری است احتراز می جسته اند. صد شماره را با صاد نوشته اند تا با صد عربی مشبه نشود ولی در نوشتن صد که از همین صد شماره گرفته شده چون دیگر مورد التباس و خلطی در میان نبوده آنرا همچنان با سین کتابت کرده اند. شت در فارسی بمعنی دام ماهیگیری و بیشتر وزه کمان و انگشت مهین و عدد شصت همه هست. آنرا در مورد اخیر با صاد نوشته اند تا دست کم در یک مورد از ملاحظه آن قوراً بمعنی آن بی بیرد و در تشخیص آنکه کدام یک از معانی آن منظور است تأمل و تفکر زیاد محتاج نشوند. در سایر موارد هم همین گونه ملاحظات در پیش بوده است.

از این عجیب تر آنکه علمای لغت حتی در بعضی از لغات عربی هم که املائی آنها با اصطلاح توقیفی است و تصرف در آنها جایز شمرده نشده برای احتراز از بعضی تصحیفات مصرّ در املائی آنها بعمد دست برده اند و این کار بیشتر در املائی لغات طبّی و داروئی شده چه اگر پرستار یا دارو فروشی کلمه ای را در نسخه ای بتصحیف بخواند و دوائی دیگر بجای دوائی که طبیب نوشته بدهد برای مریض احتمال خطر جانی در پیش خواهد بود. نظر بهمین ملاحظه در کتب ادویه همیشه **صعتر** را که نوعی از لعناع کوهی و فارسی آن **آویشن** است بشکل **صعتر** مینوشتند تا در صورت نداشتن نقطه با **شعیر** بمعنی جو اشتباه نشود. اگر انتخاب همین تدبیر در مورد همه حروف خارجی در بر گرداندن آنها بعربی میسر بود قطعاً از بسیاری از تصحیفات عجیبی که پیش آمده جلوگیری میشد اما چون این کار در باب کتب آن حروف امکان نداشته علمای لغت فقط تا آنجا که مقدور بوده باین کار دست زده اند مثلاً در نقل کلمه **هیمل** که نام قومیت از اقوام زرد پوست که قبل از اسلام مکرر بممالک ایران و روم هجوم میکرده و یونانیان و رومیان ایشان را بهمین اسم و باملائی **Heptal** میخواندند مسلمین تاء منقوط این کلمه را بطاء مؤلف مبتدل ساخته و آنرا **هبطل** گفته اند اما شاخ بتدریج هبطل را **هیطل** کرده و آنرا بر **هیاطله** جمع بسته اند. استعمال غلط **عنجیق** بجای **میخیق** یونانی **Mekhanikos** و **فیلنوس** نام پدر اسکندر بجای **فیلنوس** **Phillippos** و **مالیخولیا** بجای **مالخولیا** **Melancholia** و امثال آنها هم از همین قبیل است.

۱ - رجوع کنید بجلد اول بیست مقاله آنگاه قروضی صفحه ۲۷ چاپ پیش